گفت‌وگوی «وطن امروز» با فرزند احمد عزیزی، شاعر پرشور در هفتمین سالروز بستری وی

روایت روز حادثه

حسین قرایی: احمد عزیزی در سال ۱۳۳۷ در سرپل‌ذهاب دیده به جهان گشود و تحصیلاتش را تا مقطع ششم ابتدایی ادامه داد. این شاعر پرشور، پس از انقلاب اسلامی با دارا بودن حافظه قوی و با توجه به وسعت اطلاعاتی که در زمینه ادب و عرفان داشت، به عنوان معلم فلسفه اسلامی، در جهاد سازندگی مشغول به کار شد و همزمان با تدریس فلسفه، کار سرایش شعر را پی گرفت و در این پیگیری به رشد قابل توجهی دست پیدا کرد تا آنجا که سبکی نو پدید آورد. او همچنین به عنوان عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران و سرپرست روابط عمومی این نهاد فعالیت داشته است. «احمد عزیزی» عزیز ۷ سال است روی تخت بیمارستان به‌سر می‌برد. ابوالفضل عزیزی پسر اوست که خیلی کم در رسانه‌ها دیده شده است. روایت پسرانه او از بابای شاعرش شنیدنی است. لحن صمیمی و کرمانشاهی ابوالفضل موجب شد سادگی، زلالی و صمیمیت بر کل مصاحبه خیمه بزنند.

■ خودتان را معرفی کنید.

بنده ابوالفضل عزیزی هستم ۲۴ ساله، متولد تهران ولی تقریباً بزرگ شده کرمانشاه. تنها فرزند احمد عزیزی هستم.

■ یعنی احمد عزیزی فرزند دیگری ندارد؟

متاسفانه ندارد. ای کاش داشت که من الان تنها نبودم.

■ عجبا! خود احمد عزیزی هم تک‌پسر است؟

نه! ایشان ۴ برادر و ۴ خواهر دارد. ماشاءالله خانواده پرجمعیتی هستند.

■ پدربزرگتان در قید حیات هستند؟

پدربزرگم متاسفانه حدود ۱۰ سال پیش فوت کردند. ایشان هم انسان بزرگی بود، روح بزرگی داشت. یعنی خیلی خصلت‌های بابا از ایشان است.

■ پدربزرگتان ظاهرا اهل شعر هم بوده‌اند.

اتفاقا بابا شعر را از ایشان به ارث برد چون اولین شاعر خانواده ما پدربزرگ بنده است که ایشان یک دیوان کردی هم دارد. اگر هنری در خانواده ما هست ارثی است که از پدربزرگ به ما رسیده است.

■ متولد چه سالی هستید؟

۶۹. هم من متولد دی هستم هم بابا. ایشان ۴ دی متولد شدند، من ۲۲ دی.

■ فکر می‌کنم دوره کودکی و نوجوانی را با احمد عزیزی گذراندید؟

بله!

■ از این فضایی که هیچ جایی هنوز صحبت نکردید، برای‌مان روایت کنید.

بابا در عین حال که خیلی با هم راحت بودیم، خیلی رسمی با من صحبت می‌کرد. مثلا می‌دیدی با خواهر، برادر و برادرزاده‌هایش کردی صحبت می‌کرد ولی به من که می‌رسید لفظ قلم و رسمی صحبت می‌کرد و همیشه هم می‌گفت تو پسر ادیب هستی و باید مؤدب باشی. تذکر می‌داد. من هم این نکته را آویزه گوشم کرده بودم. پدرم یک فرد کاملا احساساتی و در عین حال هم در وقت خودش انسانی کاملا مقتدر بود. من بیشتر چهره احساساتی و شاعرانه بابا را دیدم. مثلا یک بار پایین منزلمان در تهران یک مرغ‌فروشی قرار داشت. سن کمی داشتم. آن موقع پدرم سه- چهار تا پانصد تومانی همراهش داشت. یک فرد جلو ما به فروشنده گفت ۴-۳ کیلو پای مرغ به من بده. مشخص بود وضع مالی مشتری خوب نیست و فرد مستحقی است. بابا این صحنه را دید و گریه‌اش افتاد و هرچه پول داشت به فروشنده داد و گفت به آن مرد، مرغ بدم. همه پول‌هایش را به آن فروشنده داد و ما دست خالی به سمت خانه برگشتیم. بابا تا دم در منزل گریه می‌کرد. بابا خیلی زود ناراحت می‌شد. برایم جالب بود که چرا با وجود اینکه برای طرف مرغ گرفته، باز هم گریه می‌کند. یا یک بار با بابا حرفم شد و از دستش ناراحت شدم و از خانه بیرون آمدم. عمویم با من تماس گرفت که کجایی؟ زود به خانه برگرد که پدرت دارد سکته می‌کند! سریع به خانه آمدم دیدم بابام زارزار گریه می‌کند و می‌گوید تو پسر منی، چرا گذاشتی رفتی و...

■ این صحبت برای چه سالی است؟

حدود ۷ سال پیش که ایشان به کرمانشاه آمدند و من ۱۷ سالم بود.

■ یعنی چون شما از ایشان ناراحت شدید، گریه می‌کرد؟ یعنی اینقدر حساس بود؟

واقعا اینقدر حساس بود. شما اگر افراد خانواده ما را ببینید، بابا با اکثر آنها خاطره‌ای اینچنینی دارد. یعنی حقیقتا تک‌تک این افراد مثل یک اولاد برایش بوده‌اند. برخی اوقات جلوی پسرعمه‌ام مرا تا حدودی تحویل نمی‌گرفت که حسادت نکند. بعضی شب‌ها هم این نکته را به من تذکر می‌داد که ناراحت نشوم و می‌گفت من مجبور می‌شوم با تو این رفتار را کنم. یک پسرعمه داشتم به نام کارو. بابا به ایشان خیلی علاقه داشت و همیشه به من می‌گفت که کارو برادر شماست. کارو کسی بود که پس از سکته پدرم، دائما بالای سر بابا بود. وقتی این اتفاق برای بابا افتاد، دانشگاه را رها کرد و دنبال کارهای بابا بود. ۳-۲ سال بعد از این اتفاق که برای بابا افتاد، کارو فوت کرد. نه فقط به فرزندش بلکه به همه ابراز علاقه می‌کرد و تا آنجا که می‌توانست به همه سود می‌رساند. بابا علاقه شدیدی به موسیقی سنتی داشت یعنی ما دائما در منزل موسیقی سنتی گوش می‌کردیم. به شهرام ناظری علاقه داشت و دوست ایشان هم بود.

■ آقای شهرام ناظری با احمد عزیزی دوست بود؟

بله! چند خاطره هم با یکدیگر دارند که بابا برایم تعریف کرد.

■ این خاطرات را بازگو کنید تا ما هم از شنیدنش لذت ببریم.

البته یک فیلم کوتاه از بابا و شهرام ناظری هست. بابا تعریف می‌کرد که داشتیم شعر می‌گفتیم و بحث شعر و آواز بود و برف می‌بارید. آقای ناظری برف را که دید گفت احمد برویم بیرون شعر بگوییم و ما بیرون رفتیم. تا زانو در برف بودیم و مجلس را در برف ادامه دادیم. بابا در بعضی کارهایش خاص بود. مثلا علاقه او به رانندگی مثل افراد عادی نبود. هیچ‌وقت این روحیه را نداشت که رانندگی یاد بگیرد. یک مرتبه داشتند با ایشان مصاحبه می‌کردند که آقای عزیزی شما ماشین دارید؟ گفت من ماشین ریش‌تراش دارم. هنوز هم آن ماشین ریش‌تراش را داریم و در بیمارستان هم ریشش را با آن ماشین اصلاح می‌کنیم.

■ بابا به مدرسه شما هم سر می‌زد؟

یک زمانی حوزه علمیه می‌رفتم. با آنجا در ارتباط بود. یک بار بابا به آنجا آمد تا بپرسد اوضاع تحصیلی من چطور است. در کل علاقه‌ای نداشت از منزل بیرون بیاید. همیشه در منزل بود و هیچ جا برایش بهتر از خانه وجود نداشت.

■ چند سال پیش همراه بابا به تهران مهاجرت کردید؟

طوری نبود که همیشه تهران باشیم. ۶ ماه کرمانشاه بودیم، بعد می‌رفتیم تهران. بابا به کرمانشاه می‌آمد و بیشترین زمانی که یکدیگر را نمی‌دیدیم، ۴-۳ ماه طول می‌کشید.

■ تلفنی با هم در ارتباط بودید؟

بله! هرکسی به من می‌گفت بالای چشمت ابروست سریع به بابا تلفن می‌زدم. بنده خدا ناراحت می‌شد (با خنده).

■ چرا همراه بابا به تهران نمی‌آمدید و کرمانشاه می‌ماندید؟

حتی زمانی که با بابا بودم، ایشان شب‌ها بیدار بود و تا صبح درگیر شعر و شاعری و دنیای خودش بود. سعی کردم مدتی پیش ایشان بمانم. خانواده پدرم روی من حساس بود. پدربزرگم خیلی مرا دوست داشت.

■ دقیقا چه زمانی در تهران ساکن شدید؟

یک سال و نیم است که در تهران بدون بابا دارم تنها زندگی می‌کنم!

■ از چه موقعی بابا دچار بیماری شد؟ آیا این مشکل، ریشه داشت یا به گونه‌ای دیگر بود؟

۷ سال است بابا به این مریضی دچار شده. من دقیقا روز حادثه را به خاطر دارم. در عرض یک ربع زندگی از این رو به آن رو شد. ظهر که از خواب بیدار شد صورتش برافروخته شده بود و گفت پسرم باید به تهران برگردم. گفتم شما تازه بیدار شده‌اید چطور یک باره می‌خواهید به تهران بروید؟ خیلی بی‌قرار بود. می‌رفت جلوی آینه، چشم‌هایش را نگاه می‌کرد و من با تعجب به خودم می‌گفتم این رفتارها چیست؟ از داخل حیاط به آسمان نگاه می‌کرد و دیگر تحمل نیاورد. گفت احساس می‌کنم دارم از هوش می‌روم!

■ همان ۷ سال پیش؟

بله! ۷ سال پیش. گفت من خوب نمی‌بینم. با عمه و شوهرعمه‌ام همفکری کردیم که چه کار کنیم؟ بابا را به بیمارستان امام علی(ع) کرمانشاه انتقال دادند. گفتیم بیماری‌اش چیست؟ گفتند فشارش بالا و پایین شده. الان برمی‌گردانیمش. تماس گرفتیم که الان بابا چطور است؟ بعد از کلی این دست و آن دست کردن فهمیدیم بابا سکته مغزی کرده و کاهش هوشیاری بر اثر سکته است. یکی از اقوام که در بیمارستان همراه بابا بود می‌گفت در آخرین لحظات بابا گفته بود: من دارم می‌رم؛ مراقب ابوالفضل باشید. بعد دکتر می‌گوید بابا اجازه نمی‌دهد معاینه‌اش کنند چون فشارشان پایین بوده و چندان هوشیاری نداشته است. در همین حین بابا یک «یا فاطمه زهرا» و یک «یا ابوالفضل» می‌گوید و از هوش می‌رود.

■ شما در تمام این مدت کنار بابا بودید؟

من ساعت ۱۰ شب به منزل رسیدم. دیدم همه دارند گریه می‌کنند. گفتم چه شده است؟ گفتند بابا حالش بد شده است. با استرس و عجله خودم را به بیمارستان رساندم که متاسفانه بابا در کمای مطلق بود به طوری که هیچ هوشیاری نداشت و هر ساعت، ۵ بار تشنج می‌کرد. دکتر به ما می‌گفت هر تشنج باعث تخریب مغز و معلولیت می‌شود. تمام آسیب‌هایی که الان بابا دارد مثل از دست دادن بینایی و کنترل دست و پا و قدرت تکلم، همگی به خاطر همان تشنج‌های پشت سر هم بود. بابا تمام زندگی من بود و تمام مشکلات بعد از بیماری ایشان به سمت من آمد. بعد از گذشت این اتفاقات بابا به بیمارستان امام خمینی(ره) منتقل شد. اقداماتی در آنجا انجام شد و بعد ایشان را به تهران انتقال دادیم. مدتی بعد برای‌شان مشکل ریوی به وجود آمد. بابا بعد از ۶ ماه از کما خارج شد و در حال حاضر هوشیاری یک انسان عادی را دارد اما تنها حس شنوایی او سالم است. وقتی به او سلام می‌کنم می‌خواهد من را در آغوش بگیرد اما نمی‌تواند و سریع اشک در چشمانش جمع می‌شود. این باعث شده وقتی به تهران برمی‌گردم، جان و روحم را پیش بابا بگذارم. متاسفانه وضعیتش به گونه‌ای نیست که به تهران منتقلش کنیم.

■ الان عمه شما از ایشان مراقبت می‌کند؟

عمه بیشتر وظیفه بازتاب خبر احوال بابا را دارند و با دکترها بیشتر در ارتباط هستند. ایشان کارهای درمانی را پیگیری می‌کنند. عمه کوچکم که بابا به ایشان علاقه بیشتری داشتند و حق مادری هم برگردن من دارند در حال حاضر زحمت پدر را می‌کشند. ایشان زندگی‌شان را رها کرده‌اند و به بابا خدمت می‌کنند. او خودش، همسرش و فرزندش را فدای پدرم کرد.

■ در این روزگار مریضی پدر، از رفقایش، کسی حال ایشان را جویا می‌شود؟

متاسفانه نه!

■ شما چرا اینقدر گوشه‌گیر هستید و به سمت محو شدن پیش می‌روید؟ واقعا کسی به شما توجه نمی‌کند؟ حقیقتا من نمی‌دانستم احمد عزیزی پسر هم دارد.

> ۷ سال است بابا به این مریضی دچار شده. من دقیقا روز حادثه را به خاطر دارم. در عرض یک ربع زندگی از این رو به آن رو شد. ظهر که از خواب بیدار شد صورتش برافروخته شده بود و گفت پسرم باید به تهران برگردم. گفتم شما تازه بیدار شده‌اید چطور یک باره می‌خواهید به تهران بروید؟ خیلی بی‌قرار بود، می‌رفت جلوی آینه، چشم‌هایش را نگاه می‌کرد و من با تعجب به خودم می‌گفتم این رفتارها چیست؟ از داخل حیاط به آسمان نگاه می‌کرد و دیگر تحمل نیاورد. گفت احساس می‌کنم دارم از هوش می‌روم!

خب! انتظار داشتم به عنوان پسر احمد عزیزی حداقل به خاطر خود احمد عزیزی یک تماس با من گرفته شود. البته بیماری پدر و مسائل و مشکلات زندگی فرصت پیگیری ما را هم گرفته بود. اجازه دهید به یک مساله دیگر اشاره کنم. چند سالی است که وضعیت پدر اجازه نمی‌دهد پیگیر کتاب‌های ایشان باشیم. اخیرا متوجه شدیم که وضعیت کتاب‌هایش خیلی نابسامان است. معلوم نیست چه کسی چاپ می‌کند و چه کسی تجدیدچاپ! چند کتاب هم قبلا چاپ شده و دیگر چاپ نشده است. بعضی کتاب‌های دیگر که دستنویس ایشان بوده الان مفقود شده است و...

■ در حال حاضر آثاری از ایشان به صورت دستنویس مانده است که چاپ نشده باشد؟

حدود ۶۰۰ صفحه از دستنوشته‌های ایشان هست که اکنون نزد عموی بنده است.

■ شما به ایشان سپردید؟

چون منزل ما تهران و منزل عمو کرج بود، بابا به ایشان دسترسی بهتری داشت. من احساس کردم اگر پسر احمد عزیزی دنبال حفظ اسم و آثار او نباشد، بسیار بد است. دیدم همه دوستان و همکارها از بنده انتظار دارند و می‌گویند شما باید در امور پدر اعم از راه و کتاب ایشان دخیل باشی و کمک کنی و من هم قبول کردم. البته این وظیفه‌ای است که بر گردن من است و باید انجام دهم. چند وقتی به دلیل بیماری پدر و مشکلات زندگی بین این کارها تاخیر افتاد اما الان پیگیر هستم.

■ احمد عزیزی در دو حوزه صاحب نظر بود و کارهای ارزشمندی انجام داد. یکی در حوزه مثنوی با «کفش‌های مکاشفه» و دوم در حوزه شطح. در این دو حوزه کتابی از ایشان هست که هنوز به چاپ نرسیده‌باشد؟

این اواخر ایشان یک کاری انجام می‌دادند که من شاهد بودم ایشان ساعت‌ها راه می‌رفت و گریه می‌کرد و دخترعمه‌هایم می‌نوشتند. این در حوزه نثر بود به اسم «برق بلاغت». اصلا قابل تشبیه نیست ولی چیزی بود به سبک نهج‌البلاغه در آن سبک بود. چیزی بود که اگر چاپ می‌شد احمد عزیزی تازه در دیگری را باز می‌کرد و در یک حوزه دیگر می‌شد احمد عزیزی را نقد کرد. اما متاسفانه کتاب مفقود شد و ما از طریق رسانه‌ها اطلاع‌رسانی کردیم و خواهش کردیم اگر کسی چیزی از آن یافت به ما خبر دهد و ما بتوانیم کتاب را چاپ کنیم.

■ منظورتان این است که این کتاب مثل قطعات ادبی بوده است؟

بله! حدود ۹-۸ سال پیش بود و من سواد چندانی نداشتم اما با این حال طرز بیان بابا را می‌شنیدم و وقتی می‌نوشتند با خودم می‌گفتم پدر چگونه می‌تواند اینگونه بیان کند و سخن بگوید.

■ درباره کتاب‌هایی که الان چاپ شده مثل «کفش‌های مکاشفه» که اخیرا با مقدمه محمدحسین جعفریان چاپ شده، توضیح دهید.

اینها کتاب‌هایی هستند که همه بابا را با آنها شناختند و ایشان، مثنوی به گونه دیگر را به مردم شناساند. بابا بعد از آن «ترجمه زخم» را چاپ کرد و چند کار قوی داشت و بعد از آن چند کار بی‌برنامه انجام شد که آن بازدهی سابق را نداشت. مثلا کتاب «رؤیای رویت» را داریم که با اینکه چیز کمی از مثنوی «گل یاس» ندارد اما آن بازده و بازخورد را ندارد چون حس می‌کنم کتاب معرفی نشده است. بابت کتاب‌های دیگر نیز ما قصد داریم کتاب‌های پدر را جمع کرده و همگی را به صورت مجموعه آثار چاپ کنیم که سر و سامانی به آنها داده باشیم و کتاب‌هایی چون «رؤیای رویت» و «خورشید از پشت خیزران» با آن ابیات قوی بهتر به مردم شناسانده شود. مثلا کتاب «قوس غزل» یا «ناودان الماس» که شعر نو است، احمد عزیزی را به عنوان یک شاعر نوپرداز معرفی می‌کنند. متاسفانه برخی کتاب‌ها مثل «فردای فلسفه» دیگر تجدیدچاپ نشده که به آنها باید سر و سامان داده شود.

■ احمد عزیزی برای شما شعر هم می‌خواند؟

بله! زمانی را با پدربزرگ پدری‌ام تهران بودیم. ایشان به پدربزرگم گفتند نمی‌خواهم ابوالفضل را به کرمانشاه بفرستم. پدربزرگم که علاقه شدیدی به من داشت اشک در چشمانش حلقه زد و گفت من بدون این پسر نمی‌توانم بروم. همان شب بلیت گرفت و مرا به کرمانشاه برد. بابا می‌گفت خیلی دلتنگ بودم و نمی‌دانستم باید چه کار کنم.

■ زمانی که تهران بودید کسی از شعرا و نویسندگان به منزل شما می‌آمد؟

بله! ما تهران بودیم و من بسیار دلتنگ بودم و قصد برگشتن به کرمانشاه را داشتم. ایشان با آقای قزوه صحبت کرد آقای قزوه گفت الان به بندرعباس بیایید شب شعر داریم، نمی‌گذاریم به ابوالفضل بد بگذرد. با آقای رسول نجفیان هم دوست بود. با مرحوم آقای آقاسی هم دوست بود و با اینکه سن کمی داشتم ولی هنوز حالات و رفتارهای مرحوم آقاسی را در یاد دارم.

■ عده‌ای می‌خواستند از احمد عزیزی بهره‌برداری سیاسی کنند. شاید دوستی او با آقای میرحسین موسوی در اوایل انقلاب دلیل این امر بود. میرحسین در کلیپ تبلیغاتی‌اش نشان داد به عیادت پدر شما می‌رود. آیا شما به ایشان اجازه داده بودید که بیاید و با اجازه خانواده شما رفته بود یا نه فضای دیگری حاکم بود؟

در زمان بیماری پدر بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و شعرا به دیدنش می‌آمدند و یکی از آنها میرحسین موسوی بود و ما اصلا فکر نمی‌کردیم از بابا به عنوان ابزار تبلیغاتی استفاده کند و این اتفاقات هم رخ دهد! اما متاسفانه این اتفاق افتاد و باعث شد برای بابا بد تمام شود در حالی که خودش به خاطر بیماری‌ای که دارد، هیچ دخالتی در این امر نداشت. یعنی گرایش‌های سیاسی به او نسبت داده شد بدون اینکه خود او چیزی بداند و اختیاری داشته باشد. در حالی که از روز اول از نانی که در سفره می‌خوردیم تا سقفی که داریم از فیض وجود حضرت امام خامنه‌ای است. هم برای بنده به عنوان فرزند آقای احمد عزیزی و هم برای خود احمد عزیزی اینطور بوده است. بابا تحت حمایت و نظارت مقام معظم رهبری بوده است؛ همانطور که حضرت آقا در دیدار شعرا می‌فرمایند: «غصه‌ای شده برای ما ماجرای احمد عزیزی». احمد عزیزی هم ارادت شدید قلبی به حضرت آقا دارد و خارج از آنکه ایشان رهبر کل شیعیان دنیاست، به شخص ایشان علاقه خاص هم دارد.

■ از اینکه می‌بینید ولی فقیه یک جامعه اسلامی، هنرمندان را اینگونه رصد می‌کند، چه حس و حالی به شما دست می‌دهد؟

رهبر انقلاب خود به شخصه یک شخصیت ادبی و هنری هستند و کاملا به هنر و ادبیات مملکت مسلط هستند. ایشان زحمات شاعران را قدر می‌دانند و به عنوان یک کارشناس فهیم فرهنگی با آنها برخورد پدرانه و محبت‌آمیزی دارند.

■ شما را در دیدار شعرا با رهبر حکیم انقلاب دعوت می‌کنند؟ در دیدار امسال خانم زینب عزیزی (خواهر احمد عزیزی) در برنامه حضور داشت.

چند روزی آقا به کرمانشاه آمدند و به عیادت بابا هم آمدند. گفته بودند به خاطر شلوغی بیمارستان به منزل تشریف می‌آورند. در آن مدت بسیار چشم انتظار بودیم حتی تا ساعت ۴ صبح انتظار کشیدیم اما خبری نشد. یک دفعه با من تماس گرفتند که کجایی؟ گفتم منزل. گفتند آقا به عیادت پدرت آمده‌اند. بنده تا آمدم ماشین بگیرم و خودم را به بیمارستان برسانم تماس گرفتند که آقا رفتند و بنده نتوانستم خدمت ایشان برسم. متاسفانه فرصت تشکر از ایشان هم نشد که قدم بر چشم ما گذاشتند و بر ما منت نهادند که به عیادت پدرم آمدند. خیلی دوست دارم به دیدار آقا بروم ولی تاکنون میسر نشده است.

■ خودتان هم شعر می‌گویید؟

یک بار چند سال پیش درباره مشکلات زندگی خودم و جدایی پدر و مادرم از هم شعری گفتم که فکر می‌کنم بد هم نبود.

■ چند سال پیش پدر و مادرتان جدا شدند؟

حدود یک سال داشتم. چهره مادرم را در خاطر ندارم طوری که اگر امروز او را ببینم نمی‌شناسمش. الان با خانواده مادری‌ام در ارتباط هستم. خانواده بسیار متدین، بزرگ و محترمی هستند و خیلی هم به بنده لطف دارند.

■ الان اگر بخواهید به مادرتان چیزی بگویید، چه نکته‌ای را عنوان می‌کنید؟

ممکن بود اگر شما بودید، الان احمد عزیزی روی تخت بیمارستان نبود. شاید اصلا اوضاع این‌طور نبود!

■ در این چند سال از سیاسیون کسی سراغ شما نیامده که مثلا از فلان کس یا فلان گروه سیاسی حمایت کنید؟

نه! شاید به خاطر اینکه من به عنوان پسر احمد عزیزی آنچنان شناخته شده نبودم اما شاید درباره دیگر اعضای خانواده که بیشتر شناخته شده بودند اینگونه بوده باشد.

■ در حال حاضر کدام یک از کارهای احمد عزیزی را در دست چاپ دارید؟

اولین کتاب کردی بابا به نام «شون میلکان» است. به معنای به جای مانده و باقی مانده؛ میلکان به معنای بقا است اما به زبان عامیانه کردی به باقیمانده وسایل مکانی که یک ایل پس از کوچ برجا می‌گذارد، شون میلکان می‌گویند. کتاب «شون میلکان» همچون کتاب حیدربابا که برای قوم ترک قداست خاصی دارد اگر در زمان خود احمد عزیزی چاپ می‌شد برای کردها قداست و ارزش پیدا می‌کرد به طوری که در هر مکان و محفل اسمی از آن باشد.

■ الان در حال تحصیل هستید؟

خیر! بنده تا فوق‌دیپلم تصویربرداری در دانشگاه کرمانشاه درس خواندم و به خاطر مشکلات کاری درس را کنار گذاشتم.

■ موافقید با یک شعر از بابا مصاحبه را پایان دهیم؟

بله! پس یک شعر خوب از بابا برای‌تان می‌خوانم.

چه زیبا دیدگانم اشک می‌ریزند
در این آینه صد رنگ
و از مجذور چشمان تو در محراب ابرویت
عجب رنگین کمان‌های قشنگی در نگاه من می‌آمیزند
تو مثل نور مشهوری
تو در عینی که در نزدیکی ذهن منی، دوری
تو یک منظومه شمسی پر از اوزان نورانی
تو مثل شعر مثنوی
چقدر از جسم اندوه تو می‌ترسم
چقدر از شط گیسوی خروشانت
و مثل برهای از شانه کوه تو می‌ترسم
چرا بعضی تمام فکرشان ذکر است و در آن ذکر هم یاد خدا خالی است
تو گویی میوه اخلاصشان کالی است
چرا بعضی برای عشق دل‌هاشان نمی‌لرزد
چرا بعضی نمی‌دانند که این دنیا به تار موی یک عاشق نمی‌ارزد!

عکس: ابراهیم حیدری، وطن امروز

یادداشت روز

پنج + یک + اسرائیل!

ادامه از صفحه اول

این دیگر یک تحلیل سیاسی نیست که بتوان علیه آن ردیه اقامه کرد. کاملا واضح است. فلذا این یک اصل مسلم و غیرقابل خدشه است که محدود کردن صنعت هسته‌ای با هر نیتی که صورت بگیرد خواسته یا ناخواسته حکم همصدایی با اسرائیل دارد. پس همصدایی با اسرائیل فقط خلاصه در نامه سرگشاده علیه یک انتخابات باشکوه ۴۰ میلیونی یا شعار «نه غزه، نه لبنان» نمی‌شود، بلکه حذف نماد هسته‌ای هم همصدایی و همراهی با نتانیاهو محسوب می‌شود. باورم هست هر آنچه بغض گله از روزگار را میهمان گلوی علیرضا و آرمیتا کند، یعنی همصدایی با اسرائیل خبیث.

دوم: من تعجب می‌کنم از آقای رفسنجانی. ایشان با علم بر آنکه همصدایی با نتانیاهو چیز بدی است، آن‌همه علیه خط مقدم مقاومت علیه اسرائیل سخن‌پراکنی کرد؟! باورم هست هر آنچه بغض گله از روزگار را میهمان گلوی حامیان حزب‌الله و مدافعان حرم عقیله بنی‌هاشم کند، یعنی همصدایی با اسرائیل خبیث.

سوم: در تحلیل‌های من‌درآوردی، دبه درمی‌آوردند که اسرائیل، نه فقط مخالف توافق کذا بلکه اساسا مخالف پر و پا قرص هر گونه توافقی میان دولت اعتدال و ۱+۵ است! نگو اول دیوانه عالم، جماعتی از اصلاح‌طلبان ما را با عرض معذرت مثل خودش دیوانه فرض کرده و بازی داده! چه گفت نتانیاهو در آن کنگره آمریکایی، جز آنکه: «موافق توافق خوبم»؟! نتانیاهو حتی این را هم نمی‌گفت، باز معلوم بود که اسرائیل - بسی جلوتر از اعضای پنج به‌علاوه یک- دنبال یک توافق خوب میان دولت اعتدال و غرب است. توافق خوب به آن معنی که در ازای امتیازات نقد و فراوانی که از طرف ایرانی گرفته می‌شود، به او فقط مشتی وعده نسیه داده شود! برای اسرائیل و در مواجهه با جمهوری اسلامی، چه چیزی بهتر از این؟! نقی هم اگر این وسط نتانیاهوی ابله می‌زند، از ورای شکم سیری‌ناپذیر اوست، نه آنکه مشکلی استراتژیک مثلا با توافق کذا داشته باشد! با این حساب، بهتر بود این مردکه حرف حساب خود را واضح‌تر می‌زد و می‌گفت: «موافق توافق خوب‌ترم»! جای شگفتی اینجاست که غرب و حامیانش این همه روی موضع باطل خود محکم ایستاده‌اند. آن وقت بعضی‌ها در داخل، هر توافقی ولو توافق بد را بهتر از عدم توافق با غرب می‌دانند! «هر توافقی» یعنی همان «توافق خوب» مد نظر نتانیاهو. اما «توافق بد» معنای بدتری هم دارد، یعنی همان «توافق خوب‌تر» مد نظر اسرائیل! حال، همصدا با اسرائیل و مشخصا نتانیاهوی دیوانه چه کسی است؟! آنان که طرف ایرانی را هم ترغیب به یک توافق خوب و هم‌شأن با منافع بلندآوازه ملی می‌کنند یا کسانی که شعر می‌گویند: «هیچ توافقی بدتر از عدم توافق نیست»؟! در رابطه با بحث پیش رو، زاویه‌دارترین صدا با صدای نتانیاهو، از آن منتقدانی است که ضمن تشویق طرف ایرانی به بستن یک توافق خوب و منطبق با منافع ملی، در عین حال، عدم توافق را بسی بهتر از توافق بد می‌دانند. همچنان که شبیه‌ترین صدا به صدای نتانیاهو، از آن کسانی است که با سرودن بعضی اشعار، به توافق خوب مد نظر نتانیاهو گرا... گرا که چه عرض کنم، رسما پر و بال می‌دهند! این بار اما باورم هست هر آنچه بغض را در گلوی خود روزگار میهمان کند، همصدایی با اسرائیل خبیث کردم!

چهارم: اسرائیل دشمن ما است و ما نیز با افتخار، اول دشمن او هستیم و قسم خورده‌ایم تا روزگار را از این موجود نکبت و جعلی پاک نکنیم، از پای ننشینیم. اگر داشته‌های اسرائیل، غصبی است، لیکن داشته‌های ما واقعا داشته‌های ما است. تو اگر این داشته‌ها را دعوت کنی که ارزان یا اصلا مفت و در حد یک آبنبات بفروشند، فراتر از همصدایی با اسرائیل، همراهی کرده‌ای با دشمن اول بشریت. همصدایی با اسرائیل، سال ۸۸ شاخ و دم نداشت، الان هم ندارد! آقایان! وسط مذاکره، با برداشتن نماد هسته‌ای از اسکناس ملی، ممنونیم که دست آخر، ما را متوجه معنای «تدبیر» کردید! اما هسته‌ای، احمدی‌روشن، رضایی‌نژاد و... اتفاقا همه از دل همین دانشگاه و همین سر در بیرون آمده‌اند! امیدوارم تحمل این سخن را داشته باشید؛ بیشتر به شما می‌خورد اگر که به جای نماد هسته‌ای، همان نقاشی معروف را می‌گذاشتید پشت اسکناس کشور! راستی شما آمده بودید ارزش پول ملی را افزایش دهید یا در آستانه سال نو، حتی هنگام پول نو گرفتن علیرضا و آرمیتا از بزرگترانشان هم، بغض را میهمان گلوی روزگار کنید؟!

***

تیتر را زدم «پنج + یک + اسرائیل». از بس توافق کذا را بد برای ما اما خوب برای اسرائیل بستید که فی‌الحال نتانیاهو خودش را رئیس سر گردنه مذاکرات می‌داند و از آمریکا و آن پنج‌تای دیگر، داعیه‌دارتر است! خب همصدایی نکنید با نتانیاهو! بس کنید این بساط را! دیپلمات اگر دیپلمات باشد، مایه دلواپسی دشمن می‌شود، نه دوست! بس کنید این بساط را!

بنیاد خیریه غدیر در نظر دارد با انجام امور خیریه و پرداخت قرض الحسنه به تعظیم شعائر غدیر و نشر اندیشه و فرهنگ ولایت بپردازد.
تبرعات مؤمنین برای همیشه در خدمت اینگونه امور ارزشمند باقی خواهد ماند چرا که تنها به صورت وام در اختیار اشخاص حقیقی و حقوقی قرار میگیرد.
با کمک به بنیاد خیریه غدیر اموال خود را در نشر فرهنگ ولایت و غدیر جاودان کنید.

اعضاء هیات امناء
- حجت الاسلام والمسلمین سید محمد حسن ابوترابی فرد
- حجت الاسلام والمسلمین سید مصطفی میرلوحی
- سید مرتضی نبوی
- حجت الاسلام و المسلمین کاظم صدیقی
- حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان
- حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان
- رضا مطلبی کاشانی

سامانه ارتباط پیامکی: ۱۰۰۰۰۰۱۸
نشانی تارنما: GHADEER.IR
تلفن: ۸۸۹۹۱۸۰۳ نمابر: ۸۸۹۹۱۸۰۲
شماره حساب: ۰۱۰۴۱۷۰۴۱۷۰۰۷
شماره کارت: ۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۳۹۲۰۰

با هبه اموال خود برای پرداخت قرض الحسنه،تا ابد از ثواب این صدقه جاریه بهره مند شوید.

شماره ثبت ۳۲۴۸۴
شناسه ملی ۱۰۳۲۰۹۰۳۶۹۷

من خانواده‌ام را دوست دارم

خانواده‌ی خوب یعنی زن و شوهری که با هم مهربان باشند، با وفا و صمیمی باشند و به یکدیگر محبت و عشق بورزند، رعایت همدیگر را بکنند، مصالح همدیگر را گرامی و مهم بدارند.

خانواده
مسابقه بزرگ کتابخوانی
از ۲۲ بهمن ۹۳ تا ۳۱ اردیبهشت ۹۴

روشهای تهیه کتاب:
مراجعه به کتابفروشی ها و فروشگاه های محصولات فرهنگی سراسر کشور(فهرست کامل در سایت مسابقه موجود است) | ارسال عدد ۲ به سامانه پیامکی ۱۰۰۰۱۶۶۱ | خرید اینترنتی از طریق سایت مسابقه
جوایز: سفر به عتبات عالیات، سفر به مشهد مقدس، سکه بهار آزادی
و بیش از یک میلیارد ریال جایزه نقدی و غیر نقدی
جایزه استثنایی: لذت خواندن کتاب در جمع خانواده
ketabzendegi.ir

۲۵ ٪
تخفیف ویژه
Encyclopedia World of Knowledge
دانشنامه‌ی ۲ جلدی دنیای دانش
کتاب مرجع

دیدنی‌ترین کتاب علمی با تصاویر خیره کننده با موضوعات خواندنی مانند: آشنایی با بدن انسان، تکنولوژی، انرژی و حرکت، نجوم و فضا و پرندگان، ماهی‌ها، دوزیستان، پستانداران، خزندگان و دایناسورها و ...

با ارائه این صفحه از ۲۵ ٪ تخفیف ویژه برای کتاب دانشنامه دنیای دانش برخوردار شوید.
تهران - خیابان جمهوری اسلامی - بین میدان بهارستان و استقلال کوچه مظفری کوچه یکم - پلاک ۲
تلفن: ۳۳۹۰۰۵۱۵-۳۳۱۱۷۷۳۵
www.payambooks.com
انتشارات پیام آزادی
ناشر کتاب‌های مرجع
Payam E Azadi

انتشارات فقه روز
وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی منتشر کرد:

آموزش مصوّر احکام (احکام عبادات)
مطابق با فتاوای مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدّظله‌العالی)
۴۲۴ صفحه / وزیری / ۱۸۰۰۰ تومان

کتاب «آموزش مصوّر احکام» طبق فتاوای حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدّظله‌العالی) درباره‌ی مجموعه‌ی مسائل و استفتائات پیرامون احکام تکلیف، طهارت، وضو، غسل، تیمّم، نماز، مسجد و روزه با توضیحات تصویری، جدول و اینفوگرافیک توسط انتشارات فقه روز، وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی، برای نخستین بار با سبکی متفاوت و جذاب برای کلّیه گروه‌های سنی چاپ و عرضه شده است.

تهیه کتاب:
ارسال عدد ۵ به سامانه پیامکی ۱۰۰۲۰۱۲۰
خرید اینترنتی از طریق پایگاه:
BOOK-KHAMENEI.IR

مرکز پخش: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان فلسطین جنوبی پلاک ۳۳
تلفن: ۶۶۴۸۳۹۷۵ - ۶۶۴۹۳۵۴۸
پست الکترونیکی info@book-khamenei.ir